

یادی از مهدی حمیدی

همه رفتند و در این دشت ستیز
جای پائی هم از آن تن ها نیست
تا دمی چند زنی، از ما نیز
دشت خالی است؛ ولی تنها نیست
«شامگاه»
از کتاب طلسم شکسته

مهدی حمیدی، فرزند سید محمد حسن نفة الاسلام - نماینده مجلس شورای ملی در ادوار اولیه به سال ۱۲۹۳ شمسی در شیراز چشم به‌دیدار آفرینش گشود. دو ساله بود که یتیم شد. پس از درگذشت پدر، در دامن تربیت مادری بالیدکه «مدرسه عفتیه» اولین مدرسه دختران را به‌طرز جدید، در شیراز تأسیس کرده بود. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدرسه شاعیه و دبیرستان سلطانی شیراز، به‌انجام رسانید و سپس از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۶ در شعبه ادبیات فارسی دانشسرای عالی درس خواند. سالی چند درس داد و سپس وارد دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی شد و سرانجام در سوم آبان ماه یکهزار و سیصد و بیست و هشت از رساله خود - شعر فارسی در قرن سیزدهم که تحت نظر ارشاد مرحوم فروزانفر و همکاری مرحوم احمد بهمنیار و مرحوم سعید نفیسی به‌آن پرداخته بود، دفاع کرد و دکتر در زبان و ادب فارسی شناخته شد و در ۲۳ تیر ماه ۱۳۶۵، در طهران، هستی را بدرود گفت و به‌سرای دیگر شتافت.

داوری بی‌شائبه در باب شعر حمیدی، بی‌شک بسیار دشوار است. زیرا فعالیت ادبی او - خصوصاً در زمینه شعر فارسی - نیم قرن تمام را شامل می‌شود. از این اصل کلی گذشته، شاید بتوان شاعری حمیدی را به دو دوره تقریباً جدا و ممتاز از هم تقسیم کرد: دوره اول که از آغاز شاعری او در ۱۳۱۳ شمسی شروع می‌شود و تا ۱۳۲۴ ادامه پیدا می‌کند. حمیدی در این دوره ده، یازده ساله، شاعری رمانتیک است و عشق چاشتی اصیل شعر فارسی، با همه شور و شوق‌ها، نامرادیها، عتابها و ملامت‌هایش، در اشعار او جلوه‌هایی بارز و راستین دارد. آن‌چنان که گاه شاعر عاشق، جای خود را به‌عاشقی شاعر می‌دهد که با طبعی نازک و احساسی آتشین و استعدادی خداداد، اشعاری می‌سراید که در آنگونه از هیجان و سوز و گداز و گاه لبریز از خشم و تندی و عتاب، نسبت به‌ممشوق و کسان اوست. شکوفه‌ها (۱۳۱۷)، پس از یک‌سال (۱۳۱۹) و خصوصاً اشک معشوق (۱۳۲۵) محصول این سالهاست با قالب‌هایی چون قصیده و مسقط و ترکیب بند و... که گهگاه تکرار لغات و مفاهیم در آن‌ها دیده می‌شود. تقلید از گذشتگان مخصوصاً شعرای سبک ترکستانی، کم‌کم به‌نوعی ابتکار هم از جهت مضمون و هم از حیث قالب می‌انجامد که آغازگر دوره دوم شاعری حمیدی است.

این دوره را می‌توان از حدود سال ۱۳۲۴ شمسی تا آخر عمر دانست. در این دوره که اشک معشوق (چاپ سوم ۱۳۳۱)، با افزودن شعرهایی تازه، طلسم شکسته (۱۳۳۲) و زمزمه بهشت (۱۳۳۳) منتشر می‌شود، شعر حمیدی، زبانی سخنه و استوار می‌یابد و دارای استقلال و تشخیص می‌گردد. این استقلال و استواری در زبان شعر را در کارهای پروین و یغمائی و توللی نیز بنوعی توان دید.

شعر حمیدی در این دوران، از نظر گاه بلاغت یعنی آوردن کلام به‌مقتضای حال و نیز خالی

بودن از عیوب فصاحت چون غرابت و ضعف تألیف و مخالفت قیاس و... از نمونه‌های نادر زبان ما در زمان ماست. عشق به صورتی تلطیف یافته جلوه گراست و از تکرار مضامین و لغات اثری به چشم نمی‌آید. مطالعه اشعار او در این دوره مسلم می‌دارد که حمیدی شاعری بزرگ است و جز دو سه تنی که با او هم رتبه می‌باشند، دیگری از شعرای معاصر ما با او طرف نسبت نیست. اما این مسأله جهت افحام مدعیان، به توضیحی چند نیازمند است:

اگر با معیارها و انگاره‌هایی که سوغات ادب اروپائی است، آثار شعری حمیدی و دیگر شعرای طراز اول عصر حاضر را نقد و ارزیابی کنیم؛ بی‌شک به بیراهه رفته‌ایم. تنها معیار و ملاک معتبر و سودمند و مؤثر، برای داوری در شعر فارسی، ذوق است و بس و بنده با آن جماعتی هم رأی است که معتقدند: هر کس که امروزه بخواهد به زبان فارسی شعر بگوید - شعرتر و پر معنی و مؤثر - و در این کار استاد شود؛ گذشته از داشتن طبع خدادادی و ذوق طبیعی که اساس کار شاعری است؛ ناگزیر از این است که زبان فارسی را بخوبی یاد گرفته باشد و قوانین ادبی آن را دقیقاً بداند و سنتهای شعری اقوام فارسی زبان را رعایت کند و مضامینی تازه و نو بیاورد. اما این اخیر، حاصل نشود جز اینکه شاعر از خیال و صور خیال‌انگیز شاعرانه - تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه - بهره‌مندی‌ها یافته باشد. شعر راستین و اصیل، زائیده همین خیال و صور آن است و باید به بیانی ادا شود که در شنونده و خواننده تأثر و هیجان ایجاد کند.

اطلاع از دانشهای امروزی چون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و تاریخ و ... نیز از جمله شرایط شاعری در روزگار ماست. همان‌طور که آگاهی‌هایی از ادب اروپائی هم ضروری می‌نماید. واضح است که چنین شاعری نمی‌تواند ریزه‌خوار خوان پیشینان باشد و از گفته‌های آنان سواد بردارد؛ یا شعر فرنگی را سرمشق خود در سرودن شعر به فارسی قرار دهد و آراء و عقاید شعری اروپائی را ملاک و معیار شعر و شاعری...

بنده حمیدی را کم‌وبیش، جامع شرایط سابق‌الذکر می‌داند و از این‌رو، بی‌آنکه بخواهد مقام شاعری او را بالاتر از آن بداند که واقماً داراست؛ عقیده دارد که او از شعرای طراز اول عصر حاضر است.

قدرت او در بیان موضوع‌های مختلف و در قالبهای متنوع شعر فارسی، ثابت‌کننده اینست مدعاست که هر مطلبی را ولو اینکه بسیار نو و جدید هم باشد؛ می‌توان در قالب کهن بیان کرد. به شرط اینکه، گوینده به معنی وسیع کلمه، شاعر باشد و از قوت طبع برخوردار.

این نکته و نکته‌های دیگری که سابقاً گفته آمد؛ از نمونه‌های شعر حمیدی که پس از ختم مقاله می‌آید؛ بخوبی آشکار می‌شود. اما قالبی که امروزه، دوبیتی‌های مسلسل، دوبیتی‌های پیوسته، منقطعات، مقطعات و یا به صورت مصطلح، چهار پاره نامیده می‌شود؛ از جمله قالبی است که حمیدی، بسیار از آن استفاده نموده و حقیقتاً آن را ورزیده ساخته و بعضی از عالی‌ترین و گیراترین شعرهای زمان ما را از قبیل «بیشه»، «باغبانی شاعر»، «در امواج سند»، «گل ناز»، «ملکه عربان» و... در این قالب سروده است. چنانکه بعضی ادعا کرده‌اند، این قالب از جمله ابداعات معاصران ما نیست، زیرا معین‌الدین عباسه که ظاهراً در اوائل قرن نهم هجری، می‌زیسته است، نویسد:

«بعضی از شعرا مقطعات پر وزن رباعی گفته‌اند... و من بنده سه رباعی گفته‌ام لفظ و معنی آن بیکدیگر متعلق است (پانزده گفتار ۳۳۵). تنها تفاوتی که چهار پاره‌های امروزی با مقطعات سابق‌الذکر دارد؛ از نظر گاه تنوع در وزن است و گاه در قافیه... شعر حمیدی، به‌همان شیوه ترکستانی یا خراسانی است به اصطلاح مرحوم بهار. بدون معایب آن که ناشی از صباوت ادبی است. سبک ناصر خسرو قبادیانی است بدون دشواریهایی که گاه در شعر ناصر دیده می‌شود. سبک و شیوه مسعود سعد است. اگرچه تأثیر بعضی از بزرگان شیوه عراقی خصوصاً نظامی گنجهای، هم در طرز فکر و هم در شیوه بیان، به‌وضوح در آن دیده می‌شود و از این لحاظ، وجه اشتراکی وجود دارد

بین حمیدی و توللی که او نیز به نوعی دیگر از نظامی متأثر است.

هرگاه، تنها، منظومه «در امواج سند» از وی باقی مانده بود، می‌توانست نام حمیدی را در شعر فارسی زنده نگه دارد. منظومه‌ای که از حیث تخیل و نیرومندی بیان و زنده بودن جوهر شعری - احساس، عاطفه و شکل‌هنرمندانه - کم‌نظیر است. روانی و سادگی این قطعه تا بدان پایه است که تا دقت کافی نشود؛ نمی‌توان دریافت که مثلاً در این بیت:

نهاده دست بر گیسوی آن‌سرو
بر آن دریای غم، نظاره میکرد

هم «مجاز» وجود دارد و هم «استعاره» و هم «کنایه»...

از سر انصاف و بدور از هرگونه غرض باید گفت که شعر حمیدی، از جهت محتوی، رنگ غنائی و گهگاه اجتماعی و سیاسی دارد و از اغراض شعر، بیشتر به «عشق» توجه دارد.

شکل ظاهری شعر او - لفظ، وزن، قافیه و قالب - مخصوصاً در دوم شاعری از انسجام و استواری کم‌نظیری برخوردار است. همچنین از نظر شکل‌ذهنی - خیال و صور خیال -

غالباً نو و جاندار و دلنشین است. همان‌طور که جوهر شعری او نیز زنده و مؤثر و دلپذیر است.

با آنکه حمیدی فطرتاً رمانتیک است؛ اما هیچ‌گاه نه‌مجد و عظمت دیرین سرزمین خود را از یاد برد (زمزمه بهشت ۶۹-۷۳؛ ۲۸۶-۲۸۸) و نه مصائب و گرفتاریها و شادبهای مردم کشورخویش را در عرصه سیاسی به‌دست فراموشی سپرد. همیشه بیاد وطن و مردم آن - مردم ستمدیده آن - بود (زمزمه بهشت ۷۶-۸۰؛ ۸۵-۸۷؛ ۲۸۵-۲۸۵). برخلاف بیشتر قافیه‌بندان و متشاعران خشک اندیشه و نوپردازان و نوگرایان برج عاج نشین، که تنها شعار می‌دادند؛ سالها با مظالم عمال و ایادی استعمار، خصوصاً در فارس، مردانه با قلم جنگید. سالهای سیاه (۱۳۲۵) و بعضی از «سیاسیات» او پس از آن، گواه این امر است...

با اینهمه، به او ظلم کرده‌اند و بسیار هم ظلم کرده‌اند. مؤلفان کتاب فارسی سال اول (آموزش نظری، جامع، صنعتی، خدمات، حرف روستائی، ۱۳۵۳) منظومه «در امواج سند» را با حذف ناروای قسمتهائی از آن نقل کرده‌اند (همان/ ۷۳-۷۷) بی‌آنکه حتی کلمه‌ای در باب‌گوینده نوشته باشند و مأخذ نقل را هم کتاب پس از يك سال (۱۳۱۹) ذکر کرده‌اند ظاهراً (همان/ ۲۴۵). درحالی که در همان کتاب (صفحه ۱۳۳) به‌مناسبت نقل يك قطعه «مثنوی» از «نیمایوشیچ» بیش از نصف صفحه، درباب او «مطلب» نوشته‌اند که از حیث دقت و درستی از نوع همان مطلبی است که دربارهٔ دکتر فخرالدین شادمان مرقوم فرموده‌اند:

«او از معلمی آغاز کرد و به‌مشاغل بزرگی چون وزارت اقتصاد، کشاورزی، و دادگستری رسید...» (همان/ ۶۵).

حمیدی از بامداد برنائی تا شامگاه عمر که دست مرگ او را در ربود، کار شعر و شاعری را بجد گرفت و از سنتهای شعری قوم خویش، با دلائل قوی و ارائهٔ سند، يك تنه، مرد و مردانه، دفاع کرد. «مغلوبیت ذهنی» برخی از متشاعران و شاعران، در مقابل شعر و شاعران غرب را برنی‌تافت. از این‌رو ملامتها و طعنه‌ها و سخریه‌های هوسناکان بی‌بندوبار و مغرضان کثر نظم و بد اندیشان بی‌مایه را به‌هیچ انگاشت و هیچ‌گاه تسلیم افکار پریشان‌کودکانه و مغلوب سرمشوق‌های آوردهٔ فرنگ نشد.

بعضی از نظرگاه‌های او درباب شعر فارسی رامی‌توان در مقدمهٔ زمزمهٔ بهشت (۹-۲۵) و قصیدهٔ حقیقت شعر (زمزمهٔ بهشت/ ۳۸ و مابعد) و نیز دریای گوهر (۳ / مقدمه) دید. بدرستی که دریافته بود که جلوه‌گاه روح قوم ایرانی، شعر فارسی است با همان موازین شناخته شده معتبر.

اما با اینهمه مانعی نمی‌دید در اینکه گهگاه، مضمون فلان شعر فرنگی را به‌شعر فارسی دربیآورد که با گوینده‌اش هم‌مشرَب بود. بی‌آنکه از طرز شعر و شاعری فرنگیان تأثیر پذیرد و تعبیرات و اصطلاحات آنان را عیناً یا به‌صورتی نارسا و ناساز و نامتناسب با فارسی، به‌کار برد. همان‌گونه که

نمونه‌هایی دل‌انگیز از این نوع را در کارهای بهار و یغمائی و توللی و نادروهر و... نیز توان دید. شگفتی آفرین نیست اگر، هم قافیه‌بندان متشاعر و هم نویسندگان «نثر مداد پاک‌کنی» - که خود را شاعر می‌انگارند یا بعضی ساده دلان ایشان را «شاعر» می‌پندارند - با مستمسک قرار دادن فخریات او، هنر شاعری را به هیچ‌انگارند و او را هو کنند و به او بپزند. اگر در مقدمه‌هایی که این مدعیان بر بعضی از کتب نوشته‌اند و مقالات و رساله‌هایی که منتشر ساخته و در دستها انداخته‌اند، دقت شود، کاملاً توان دید که این گروه تا چه حد، به «ماخولیای مهتری» (مگالومانی) دچارند.

دل‌بستگی حمیدی به شعر فارسی، تابان اندازه بود که پروائی نداشت از اینکه در حضور نیما و در نکوهش شعر و شاعری او و نیز بیان حقیقت شعر بخواید قصیده‌ای بلند فرو، بخواند (زمزمه بهشت / ۳۸-۴۳) - آن هم درجائی مثل کنگره نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۵ که عدای از بزرگان گویندگان ایران و نیز دوستان نیما در آنجا حاضر بودند - و مرحوم ملک‌الشعرا بهار، وزیر فرهنگ و رئیس کنگره، ازسراحتیاط و حزم مجبور شود، شعر خوانی او را نیمه‌کاره بگذارد... نظریات حمیدی درباره نیما و شعرش، شاید به نظر عده‌ای، کمی آمیخته به‌اغراق باشد یا اصولاً نادرست؛ اما گذشت زمان نشان داد که از بعضی جهات، حق با حمیدی و هم‌فکران او بوده است.

اگر روزگاری او، شعر نیما را فاقد لفظ و وزن و معنی دانسته بود و این گفته بر موافقان و پیروان نیما، گران آمده بود و خشم و رنجش و بدگوئی آنان را باعث آمده بود؛ با دروغ گفتنی است که این پیروان نیما، حتی زبان مقتدای خویش را هم ادراک نمی‌کنند و غالباً به‌غلط آن را تعبیر و تفسیر می‌نمایند.

در کتاب شعر نو از آغاز تا امروز (طهران، ۱۳۵۱ ص ۳۸۷)، مؤلف در معنی و تفسیر شعری از نیما به‌عنوان «خانم ابری است»، «ابر بارانش گرفته است» را به «ابری آماده باران» معنی می‌کند. ابهام ابرآلود زبان نیما، مانع از آن شده است که مفسر، هم، معنی ابر بارانش گرفته را بدرستی دریابد و هم، مأخذ تعبیر نیما را به دست دهد که ظاهراً، این بیت نظامی است:

ترا در ابر می‌جستم چو مهتاب کونوت یافتم چون ابر بی‌آب

جای آن نیست که اکنون از شعر و شاعری نیما، بدور از هرگونه حب و بغض، بحث شود. از این مسأله، به‌تفصیل، در رساله‌ای مستقل، گفتگو شده است که شاید روزی عرضه گردد...

حمیدی در اظهار نظر و بیان کردن آنچه که درست و یحقی می‌دانست؛ اهل معامله و نان بنرخ روز خوردن و معامله نبود. این صراحت لهجه و بی‌پروائی در ابراز عقیده که باعث شد عده‌ای هنر شاعری را بکلی منکر شوند و از این حیث به او بسیار ظلم کنند و بسیار براو بتازند؛ چه قدر دور است از کار شاعران تاجرمآب و آنها که گفته‌ها و عملشان مبتنی بر دورویی و دکانداری و بازار گرمی است. او همیشه شخصیت خود را داشت. تا اثر خامه‌ای یا کسی را ممتاز و مستحق مدح نمی‌شناخت - البته با ملاک‌هایی که خود داشت و می‌پسندید - هرگز آن اثر یا آن شخص را ارزشمند به حساب نمی‌آورد و نمی‌ستود. از معاصران خصوصاً به‌فروزانفر، علاقه بسیار داشت - هم به‌خاطر وسعت و عمق اطلاعات ادبی او و هم از آن‌رو که در شعر دستی قوی داشت - و وقتی در قطعه‌ای او را «گنج» خوانده بود و با لحنی تند و در آگنده از اندوه، متقاعد کردن او را از سمت استادی دانشگاه، به‌سختی نکوهیده بود (مقالات و بررسیها دفتر دم - ۱۳۴۹).

قطعه‌ای شیوا و جاندار نیز به‌مناسبت پنجاه سال فعالیت ادبی مینوی سروده است که حاکی از انصاف علمی و بیان کننده دل نمودگی اوست (نامه مینوی دیده شود). بر مرگ رشید یاسمی هم، شعری گفته است - با اشاره به مردن نظم و نثر با مرگ «بهار» و «هدایت» - که همانند سروده او در بزرگداشت عبدالعظیم قریب (زمزمه بهشت / ۵۱ و مابعد) لیریز از احساس و حوقشناسی است.

بر این همه، منصفانه، نکته‌ای را نیز باید افزود و آن اینکه، تندی و غلیان احساسات، بندرت، به‌اظهار عقیده‌های حمیدی، رنگ افراط و مبالغه می‌بخشید. مناقشه قلمی او با مینوی را از این

دست توان شمرد.

دربین کسانی از معاصرین ما که به نقد و انتخاب آثار گویندگان متقدم و یا معاصر، پرداخته‌اند؛ بنده، تنها، دونفر را می‌شناسم که آن آثار را به‌طور دقیق و عمیق، من‌البدوالی‌الختم، خوانده‌اند و با ملاکها و انگاره‌هایی که تعیین نموده بوده‌اند؛ بهترین داوری‌ها را کرده و گزیده‌ترین آثار را انتخاب کرده‌اند. فروزانفر در «سخن و سخنوران» و حمیدی در «بهشت سخن» و «شعر فارسی در قرن سیزدهم» و...

مسود این سطور، همیشه افسوس خورده است که کاش فروزانفر به‌جای تألیف «فرهنگ‌سازی به‌پارسی...» دنباله سخن و سخنوران را تألیف می‌کرد و حمیدی، تسدوین و طبع بهشت سخن را ادامه می‌داد. بنای حکمیت در بهشت سخن و...: «در مقدمه‌ها بر آثار است نه بر اقوال و اساس کار در انتخاب، بر کاوش است نه بر اتفاق.»

در این باب گویا لازم نباشد که سخن دراز گفته شود. هر کسی که بخواهد درستی این سخن را دریابد؛ کافی است که آنچه را حمیدی فی‌المثل درباره شعر ناصر خسرو نوشته است (بهشت سخن ۱/۱۹۳ و مابعد) با آنچه که دیگر استادان با اطلاع ما از شعر و شاعری، در باب او نوشته‌اند و آنچه را که خود استنباط کرده است؛ همه را باهم بسنجد. شاید به نتیجه‌ای برسد که بنده رسیده‌ام. اما در باره نوشته‌های نادانندگان اظهار نظر نکنند، باید از زبان دهخدا گفت:

«این خسان که جمله دائم دانند مدعاشان یمی و کم از نمند

تنها ایرادی که بر کار حمیدی در تألیف «بهشت سخن» شاید وارد باشد؛ این است که مآخذ نقل اشعار را یاد ننموده و ظاهراً مراجع اساس را سبک‌سنگین نکرده است. گویا لازم ندیده و اعتقاد نداشته است که چنین کند.

مجلدات سه‌گانه «دریای گوهر» که گزیده آثار نویسندگان و مترجمان و شاعران معاصر را شامل می‌شود؛ بهترین تألیفات است در آن بابها. هر چند که اگر بنده، به‌جای حمیدی می‌بود؛ فی‌المثل در مجلد اول که اختصاص به گزیده آثار نویسندگان معاصر دارد؛ از «منتخبات آثار حجازی»، مبالغی کم می‌کرد و جز از داستان «رقص مرگ» - که در نوع خود حقا بی‌نظیر است - «گیله‌مرد» آقا بزرگ علوی را جامی‌داد یا در مجلد دوم بعضی از ترجمه‌های بعضی از مترجمان را اصلانی آورد. مسأله، مسأله ذوق است.

اما سه نکته‌ای را نیز نباید ناگفته گذاشت: اول اینکه بعضی از آثاری که می‌بایست در یکی از این مجلدات سه‌گانه دریای گوهر، جای می‌گرفت؛ از نظر حمیدی دور مانده است. نکته دوم که اصالت و ارزش کار و اصابت نظر و رأی حمیدی را مسلم می‌دارد؛ گله و شکایت بعضی از اهل قلم است که: چرا فلان نوشته یا شعر را حمیدی در این مجلدات نیاورده است یا چرا از بهمان «هم‌شهری‌شان» چیزی نقل نکرده... سوم اینکه حمیدی را عادت بر این بود که در ضمن مطالعه و بررسی آثار گویندگان، هر جا که اشکالی می‌دید؛ حاشیه‌ای می‌زد و توضیح می‌داد و یا صورتی بهتر را پیشنهاد می‌کرد. غالب آنچه که از این دست، نوشته است، درست و بجا و کاملاً قابل قبول است. مانند ایرادی که از نظرگاه عروض بر قصیده‌ای از قصائد مرحوم بهار کرده که حاکی از دقت و تسلط او بر عروض است (دریای گوهر ۳/۱۵۱). اما بندرت نظر و ایراد او درست نمی‌نماید. مثل آنجا که در باب آل ساسان اظهار نظر می‌کند. (دریای گوهر ۳/۱۷ از چاپ چهارم).

اما در همین کتاب دریای گوهر (۳/۹۳) بر استعمال ناروای «می‌جهنمیدید» - از مصدر صناعی جهنمیدن به‌طرز و شیوه «زلالی» و «طرزی» - در شعر ایرج اشاره نمی‌کند.

گفتگو از «شعر فارسی» و «حمیدی» بی‌گمان انسان را به‌یاد «عروض» - این علم جانکاه و توان‌فرسا - می‌اندازد و کار بسیار عمیق و ارزنده‌ای که حمیدی در این باب کرده است و آن عبارت از تحقیق و ابداعی است که در زمینه عروض فارسی انجام داده و بیست‌سالی را سرگرم پرداختن به

این مهم بوده است. او تمام «افاعیل عروضی» را از اصلی و فرعی به «متفاعلاتن» برگردانده است تا: خواننده شعر فارسی، بی سابقه‌ای از علم عروض، به عمیق‌ترین و مرموزترین نکات اوزان پی‌ببرد و آنچه را که با مدد استادها و بصر فاعلیان نمی‌آموخت؛ بی‌مدد استاد و بصرف چند ساعت بیاموزد.» (عروض حمیدی/ ۵).

متأسفانه بجز نقدی که در همان اوان، دکتر مصطفی مقریبی برای این کتاب نوشت (راهنمای کتاب ۷۸۵/۷ - ۷۸۷) ظاهراً به سبب دشواری موضوع و بی‌خرداری آن در وقتی که «خرف» بازار لعل راشکسته بود؛ مردی دیگر آن را به محک نقد نزد؛ تا بدین ترتیب بای‌گشوده شود برای مختصر کردن و ساده کردن دانشی دشوارفهم که قرن‌هاست با همه نیازی که حس می‌شود؛ کاری جدی و نو، درباره آن نشده است. جز از تحقیق و کار عالمانه دکتر پرویز نائل خانلری که البته با کار و راه حمیدی تفاوت دارد. اگرچه هر دو یک هدف را در مد نظر داشته‌اند.

نثر حمیدی، نثری روان و ورزیده و بی‌عیب و وافی به مقصود است. اگرچه از نظر گاه استحکام و رعایت سنن و موازین ادبی و ارزش کلی، به پای شعر او نمی‌رسد. ولی گفتنی است که فارسی را بسیار بهتر از آن گروهی از نثرنویسان می‌نویسد که سمت اکثریت دارند و در حقیقت بسیار بدترند. آنچه را که به صورت مقاله نوشته است و ترجمه‌ای که از یکی از کتابهای سرست مؤام کرده (ماه و شش پنی، طهران، ۱۳۳۹) گواه این امر است.

از حمیدی، بیش از بیست و اند مجلد کتاب طبع شده است و نیز مبالغی مقاله که در «یغما» و «ارمغان» و «گهگاه» در «آموزش و پرورش»، «راهنمای کتاب» «مقالات و بررسیها» و «خرد و کوشش» به چاپ رسیده است. نوشته‌ها و گفته‌های چاپ نشده‌اش، افزون از اینهاست.

حمیدی، در طی عمر هفتاد و دو ساله خویش، هیچ‌گاه صاحب منصب و مقامی نبود؛ دو مرگ بود آنچه «ورا» پیرکرد و کشت بیداد عشق بود و بسلائی معلمی کار او، شغل توان فرسا و مردافکن معلمی یا به تعبیر خود او، استادی دانشگاه طهران - دانشکده الهیات - بود. او را هیچ‌گاه به دانشکده ادبیات که خانه‌اش بود؛ راه ندادند و اگر ده سالی پیش از این می‌مرد؛ حافظان زبان و ادب فارسی، حتی اگر از اینک در گوشه‌ای از مجله دانشکده بنویسند که: فلانی که شاگرد ما بود، مرد. همچنان مینوی که وقتی درگذشت، نه تنها درتبجیل او کاری نکردند؛ سهل است، حتی خبر مرگ او را نیز در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی نوشتند. چنین کنند بزرگان...

حمیدی، با آنکه دلی به سفیدی برف داشت؛ مردی سرسخت و یک‌دنده بود که در زندگی همواره رنج برد و دردهای گونه‌گون، طبع شاعرانه او را آزرده. اما بیماری چندسال پیش، توان و نیروی بازمانده او را به تحلیل برد.

در این چند ساله اخیر عمر، افزون بر گرفتاریها و دردهای ناشی از یک عمر بر خلاف جریان آب شنا کردن، مصائب تازه‌ای بر او روی آورد تا سرانجام چشم از دیدار آفرینش فروبست و بدین ترتیب شعر فارسی، یکی از عاشقان و مدافعان ستیهنده خویش را بدرود گفت:

چیزی به روزگار به‌بماند ز هر کسی و ز ما به روزگار، بجز آرزو نماند
خدا بیامرزد او را و همه کسانی را که به زبان و ادب فارسی، صادقانه، خدمت کرده‌اند
و می‌کنند.

بیشه

موج زنان همچو پرندهی سپید
ریخته بر گردن سیمین صبح
مانده سپیده دم بر روی شب
تیرگی خرمن گیسوی شب

روشنی آمیخته با تیرگی آن يك هر لحظه کند چیرگی	هست هویدا اشبحی ز آنچه هست این يك، هر لحظه شود ناتوان
از مژة صبحدم آویخته غلت زنان در ته جو ریخته	يك دو سه اختر که زچشمان شب چون دو سه یا قوت درخشان سرخ
چنگ فرو برده به گیسوی بید دامن بید از بر زانوی بید	باد نهران گشته ببرگ چنار محمدبا سوئیده و بالا زده
رد شده از زیر پر غاها خوانده بزیر و بسم آوازها	خون شفق ریخته در موج آب نرم تکان خورده جگنای خشک
صدره بر دشت شیخون زده پنجه پا در قدح خون زده	کبک دری وقت سحر تا بصبح چنگ زده خرمن دهقان باز
لکه ای از ابر هویدا شود صدها مرغابی پیدا شود	گام از آن دور؛ از آن دوردست پیچد و پیش آید و ریزد بآب
تند پراکنده شود در هوا تا گلوی مرغک فرمانروا	آب، نخست ابرو درهم کشد در دهن خشم برد زان سپس
سرخ، هزاران دهن وا شده قصه آن گوشه غوغا شده	موج زند آنکه بر سطح آب باد بصیاد برد نرم نرم
ختم شدن نرم جگنهای پیر وز دهن شعله جد بانگ تیر	آورد از جنبش مرگی نشان شعله ای از دور درخشد چو برق
کوه کشد عربده چون پیل مست خارکنک تیشه اش افتد ز دست	سگ بشنا افتد و چوپان دود بال زند کبک و ببرد عقاب
گیج و بلا دیده بصحرا شود در دهن تیر، هویدا شود	خرگوش از خواب جهد ناگهان جست زنان از ره پنهان و دور
هممه ای نرم و گوارا کند قهقهه در سینۀ خارا کند	باد فرو پیچد در بیشه زار کبک گریزان شده از پیش تیر
سینه کشان آید از سوی ده گوئی پیغام، ز بانوی ده!	چلچله ای تند تر از گشت چشم در بر چوپانک عاشق برد
بال زسد کم کم پروانه ای چرخ زنان سرها بر لانه ای	کم کم بیدار شود چشم ناز گردد اندر پی قوت و غذا
موج درآن پرده ناز افکند ناز کند؛ سایه دراز افکند	چشمۀ خورشید بریزد بابر روی چمن هر علف کوتهی

رقص کند نور ز بالا و پست
فرخ آنجا که دو خورشید هست!

محو شود چهرهٔ تاریک شب
مهر زکوه آمده، افتد بآب

ابرها و برهنگان

خواب سنگین کن، ای لالهٔ بستانی!
رفت گاه خوشی و روز تن آسانی
آنهم اینسان به فرونی و فراوانی
چون کند لختی در چرخ پرافشانی
آهوی گرسنه، از غایت حیرانی
بسرگ را بینی معنای پریشانی
کونی از راه رسد غول بیابانی

جست از خواب گران ابر زمستانی
زرد شد زرد، همه باغ و همه صحرا
از دل میغ مر دیو سپید افتد
زاغ مشکین بنظر آید سیمین باز
دشت در برف نهران گشت و بشهر آمد
باد، چون رو بدرخت آرد؛ غارتگر
شب چه برخیزد تاریک و گران از سرکوه

دیو بر کوه زده خیمهٔ کتانی
شاخه ها نالد از سردی و عریانی
باد پرخشم و هوا سرکش و طوفانی
وه چه رنجی است گران ابر زمستانی!
نیک پیداست بسی قصهٔ پنهانی:
خشم اهریمنی و رحمت یزدانی
نفر و آراسته چون قصر سلیمانی
ثانی درگه پرویز به فتانی
غرق در شادی و در نور و غزلخوانی
تنگ و بفشرده در آن بازوی غلمانی
لب، چو برگ گل و چون لعل بدخستانی
ویژه در دامن آن برچیده دامانی
گرم جنبیدن و گه جنبش شیطانی!
برهنه ساق و عرق ریخته پیشانی!
کلبه‌ای بی بن و آمادهٔ ویرانی
آبریزان و گل‌آلوده و ظلمانی
مادر آشفته از اینگونه نگهبانی
ریزد اندر برشان گوهر عمانی
او مکان خواهد و نان خواهد و بریانی
گرشان دارد با رنج و گرانجانی
ابنت زندان گران، و بنت زندانی!
طفل در خواب رود؛ خوابی طولانی!
آنچه را باید کر خلق نبوشانی!

گرم عشقید و نشاطید و هوسرانی!
زین شب شادی فردای پشیمانی
کاودای خسته، پی سلسله جنبانی
پیش از آنیکه گرائید بهممانی
که کنون هست و سپیده دم فردا، نی!

دشت از غول سیاهی شده ناپیدا
باد هر لحظه فرود آید از کهسار
سرد شد سرد، جهان تیره و شب تاریک
من از این سردی و سرسختی در رنج
ویژه آنرا که در این پردهٔ ظلمت‌زای
ابر را ببند و در ابر نهران ببند
آنک آن ابرو در آن ابر یکی ایوان
تالی گنبد بهرام به دلخواهی
گرم و دلخواه و دلانگیز و فریبنده
نیمه عربان تن حوران پری پیکر
موی، چون مشک تر از کنی و خوشبوئی
ساق، سیمین و فریبا و فریبا تر
مست پاکوبی و دزدانه گهی بوسه
در چنین سردی کر سنگ خروش آید
و اینک این ابرو در این ابر یکی کلبه
سرد و تاریک و سیاه و عفن و ناخوش
کودکان سخت فشرده بهم از سردی
جای نان و خورش و روشنی و آتش
لیک کودک چه نیازی بگهر دارد
تا نمیرند در آغوش فشارشان
هیچ دیدی که کند طفل بزندان کس؟
نیمه شب سرد شود مادر از سرما
طاق زین هول فروریزد و پوشاند

ای عزیزان که همه شام زمستان را
رحمتی، پیشتر از آنکه بیار آید
بخشی، پیشتر از آنکه ز جا خیزد
یاد آرید و بخوانید در این شبها
کای بسا کودک رنجور برهنه تن